دهنده میان ستارگان و شاید مراد ظهور حضرت قائم ع باشد که نوری از انوار
آنحضرت و از اولاد امجاد آنجناب است که بطریقه و بهجه و رونق و قاعده و قانون
آنحضرت سلوک و رفتار و کردار خواهد نمود که گویا نور روی آنحضرت عالم را بعدل
و داد و علم و حکمت پر نموده و روشن فرموده است و مراد از این اجنحة الافاقم
مکه است زیرا که ام القری است و وسط دنیا است و قریب بخط استوا است و چون
حضرت قائم ع ظهور فرمود بعد از او زمان رجعت میشود و حضرت امیر المؤمنین ع
هم بدنیا رجعت خواهد فرمود لهذا این کلام را فرمود پنجاهم از جمله علامات
مسموعه ظهور حضرت مهدی علیه السلام آباد شدن کوفه است بعد از خرابی او
و گذشتن مدتها است از خرابی او و الحال شهر کوفه شهر آبادی نیست و بحال خرابی
خود باقی است الا آنکه آثار و بادی در او پیدا شده است و آب بعضی از او را فرو گرفته است
و باینواسطه جمعی از اعراب خانهای نی در آنجا ساخته اند و علامت عمارت
لم لم در او یافت میشود پنجاه و یکم از جمله علامات فرو گرفتن کفر است عالم را که ظلمت
کفر و ابر سیاه فسق و فجور پیش روی آفتاب و ماه و ستارهای ایمان و اسلام را
بگیرند بحدیکه ظلمات کفر بعضها فوق بعض شوند و در معنی این علامت چندین
احتمال دارد اول آنکه همه مردم دنیا از زن و مرد و سفید و سیاه کافر گردند و
از دین اسلام روگردان شوند و این بعید است زیرا که عباد مؤمنین بسیارند دوم
آنکه کفار مسلط بر همه عالم شوند خواه یک فرقه باشند یا طوایف متعدده مختلف

مختلفه باشند زیرا که الکفر ملة واحدة و تسلط کفار میشود بر عالم بقهر و غلبه و جبر باشد و میشود
بدوستی و یگانگی با اهل اسلام باشند در قواعد دولتیه و نیویه که مسموع القول و مقبول الکلمه باشند
که آنچه بخواهند بتوانند بعمل بیاورند یا بزور یا بپول و شاید مردم اهل اسلام مایل بایشان
شوند بجهة اظهار نمودن ایشان عدالت ظاهریه را در میان مردم بجهة جذب قلوب
عامه ناس از عوام و خواص بهر نحوی که ممکن باشد اگرچه خیالات بعیده در ضمن این اطوار
و کفار و کردار نیک یافت شود و باین سبب هر تصرفی که خواهند در اقطار عالم نمایند
و قوی و امین و مطاع و بزرگ شوند و در امور عامه محل شوری و صلاح شوند بلکه بدون
رضای ایشان امر عمده واقع نشود مگر آنکه با اختیار ایشان نباشد پس سوار گردنها شوند
و مردم اهل دنیا بجهة اغراض نفسانیه دنیویه دنیه و شهوات شیطانیه عنیده خود را در زیر
علم منصوب بایشان داخل نمایند یا بجهة طمع دنیا یا بجهة خوف یا بجهة امن و امان بلکه
بسیاری از مسلمانان بدوستی ایشان فخر و مباهات در میان مردمان نمایند بیم
آنکه احتمال دارد که متلبس شدن مسلمانان باشند بلباس مشرکان و کافران و شبیه شوند
به احوال و کفار و کردار و رفتار ایشان و آلات و ادوات و اسباب و اوضاع
و حرکات و سکنات و مسکن و لباس و خوراک از مرکبات و مفردات کفار در میان
اهل اسلام متداول شود بحدیکه مردم بقاعده و قانون و طریقه و زاکون اهل کفر عمل
نمایند و همت کفر و وضع ماکولات و ملبوسات ایشان پیشنهاد اهل صلاح و سداد
و اسلام و رشاد شود و طریقه و سجیه مسلمین متدرجا ضعیف شود که در جنب

که در جنب اوضاع کفار مضمحل باشد چهارم آنکه دین اسلام چنان ضعیف
شود که اسمی از او باقی بماند و رسم اسلام را نداشته باشند و کفار غلبه نمایند از هر
فرقه از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه غیر اهل کتاب باشند
از اهل ادیان و ملل و نحل مختلفه پنجم آنکه چنان اختلافی در دین اسلام
بهم رسد بحدیکه کفر و اسلام و کافرین و مسلمین مخلوط بهم شوند که تمیز میان آنها نتوان
داد الا آنکه اعتقادات کفریه و عقاید اهل شرک و ارتداد در میان مردم شیوع
یابد که هر کس یک اعتقاد باشد و غالب آنها همه زندقه و کفر و الحاد و شرک و جحود
و انکار حق باشد چه از عقاید اصولیه دینیه و مذهبیه و فروعیه ضروریه و غیر ضروریه
و اجماعیه و غیر اجماعیه بحدیکه نور انور علم صدق و حکمت حقه و دین مبین و شریعت
و آیین و طریقه متین امیر المؤمنین و بنجه مرضیه ائمه طاهرین علیهم سلام الله ابد
الآبدین از میان برود و چنانچه در زمان ما این سیاق اسلام مغلوب و منکوب
و کفر غالب و فسق مطلوب و فجور محبوب شده اند پنجاه و دویم علامتی است
که حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه او را بطریق نظم میفرماید بیت اذا
ما جاشت الترک فانتظر ولایة مهدی یقوم و یعدل یعنی ای پسر
من زمانیکه غلبه نماید ترک و بهیجان بیایند پس منتظر باش ولایت مهدی را که برمیخیزد و
بعدالت در میان مردم رفتار میکند و لفظ ترک مطلق است و شامل جمیع ترک
میشود و مراد از هیجان ایشان احتمال دارد تسلط ایشان باشد و احتمال دارد

دارد و سلطنت ایشان باشد و احتمال انتشار فتنه و فساد نمودن ایشان و شاید اراده
از آذربایجان اتراک روسیه یا روسیه یا ماوراء النهر باشند یا سلاطینی که از آذربایجان برخیزند
باشند اگرچه احتمال آذربایجان روسیه اقوی است ﴿ وَذَلَّ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
وَبُويِعَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَذُقْ قَطُّ هَزْلَا ﴾ یعنی زمانیکه ذلیل و خوار شدند پادشاهان روی
زمین از آل هاشم و بیعت کردیم شد از ایشان کسیکه لذت از خواهشهای نفسانی خود
بفراغت بال ببرد و لهو و لعب نماید و احتمال دارد که مراد این باشد که پادشاهان زمین
از آل هاشم ذلیل میشوند و مردم بیعت یک هاشمی از اهل التذاذ که لاغر و ضعیف و نحیف
باشد نمایند و احتمال دارد که پادشاهان آل هاشم ذلیل و خوار شوند و آخر کار بجائی رسد
که بیعت با اهل لذت و هزل و لهو و لعب نمایند که موجب فنا و دولت ایشان باشد
و بنابراین باید مراد پادشاهان صفویه باشند که ضعف بهم رسانیده منقرض
شدند و آن کسیکه بیعت با او واقع میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند پادشاهان
زمین از دست ایشان یا خود ایشان ذلیل شدند ﴿ صَبِيٌّ مِنَ الصِّبْيَانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ
وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ ﴾ طفلی از اطفال که رای و فکر و تدبیر
در نزد او نباشد و در نزد او جد و اجتهاد نباشد و از برای تعقل در امور نباشد که بیعت
بطفل بیشعوری از ایشان واقع شود ﴿ فَثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ وَبِالْحَقِّ
يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ ﴾ پس در آن هنگام برخیزد قائم بحق از شما و حق و راستی بیاورد
از برای شما و حق و راستی عمل نماید که در او هیچ ظلم و عدوان نباشد و عالم را پر از عدل

عدل و داد میکند ﴿ سمی نبی الله یفنی فداه ﴾ ﴿ فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا ﴾
یعنی حضرت مهدی ع هم نام رسول خداوند عالمیان است که جان من فدای او باد
پس خار مکنید او را ای فرزندان من و تعجیل در نصرت و یاری او نمائید و احتمال دارد
که ضمیر متصل فداه راجع بحضرت رسول باشد و احتمال دارد که راجع بحضرت مهدی ع باشد
پس بر این تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است زیرا که احیاء علوم و معارف
و عوارف حقه را مینماید و عالم را پر از عدل و داد می کند و ظلم و جور از دنیا بر میدارد
و دین حق روشن میشود و طریقه و آیین محمدیه رونق میگیرد و ایضا
در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار در رموز و اسرار زمان
بروز و ظهور نور موعود در کلماتی در فواتح سور مثل الم و طسم و حم و غیرها وارد
شده است و بعضی علماء ابرار و فضلاء اخیار و محدثین و غیرهم استنباطاتی نموده
از آنها از آثار روز برد بینات و حساب جمل و اهل مغاربه و اسقاط مکررات
و زواید و معجمات یا اخذ مضمرات یا بطریق بسط و قبض و غیرها و تا بحال
اثر صحت و صدق از هیچ یک از مستنبطات ایشان ظاهر نشده است و اخبار
و آثار هم مختلفه وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم بعضی از آثار و علامات
ظهور بجا آمده است و بعضی در کار است و بعضی نیامده است و بعضی هم از تخمین و تلبیس
و جفرئین و علماء علم حروف و اعداد و ذوق و کشفیات و بعضی از ارباب
حساب و ستاره شماران و شانه بینان و مجوسان کلمات مختلفه مضطربه چند

میگویند که صدق و کذب همه آنها محتمل است لاکن از این کلمات منسوبه باین اشخاص
چنین معلوم میشود که از سنه هشتاد الی صد احداث مرزرگی در دنیا میشود که بجز خدا
و راسخون در علم بتعلیم خدا کس دیگر نمیداند و تعیین زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر بعموم
حدیث کذب الوقاتون و پاره کلمات و اشعار فارسیه و عربیه منسوبه بجمعی از ارباب
علم درین باب چه باشد مثل ابن عربی و غزالی و ابن سینا و ابوریحان و مرحوم
خواجه نصیر الله والدین طوسی و نعمت الله و میرزا محمد و لاکن بیکدام مفید فایده
نامه نمیباشد هر کس بخیالی جوابی از سوالی گفته است اگرچه بعضی از آنها که گذشته اند
سوانح افتاده اند و نیامده ها را خدا میداند و این رازی است محجوب و سری است
مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم و موخر از زمان مقدر نخواهد شد والعلم عند الله
پنجاه و سیم نزول نمودن ترک است در جزیره و لفظ ترک مطلق است و شامل
هر ترکی میشود از هر فرقه و طایفه که باشد خواه کافر باشد خواه مسلم باشد و خواه
نزول ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه بدوستی باشد و خواه جزیره جزیره عرب باشد
و خواه جزیره عجم باشد الا آنکه متبادر جزیره عرب است و باید نزول ترک در اوعاده
عجب باشد و این دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند و بعضی عبور اتراک کبود
چشم هوزر را از جسر بغداد علامت دیگر گفته اند و احتمال مغل چنگیزیه و ارشیه در آنها
سرد و الا آنکه ارشیه اقوی است پنجاه و چهارم نزول اهل روم است بر رمله
و شاید بطریق فتنه و فساد باشد و رمله موضعی است در میان راه مصر و او معروف است

معروف است پنجاه و پنجم غرق شدن مرد جلیل القدری است از شیعه بنی
عباس یا از شیعه ایشان در دجله بغداد در نزد جسر محله کرخ پنجاه و ششم
فرورفتن جایی است در زمین و او اسم قریه ایست که در شام واقع شده است
پنجاه و هفتم وارد شدن رایات قیس و عرب است در مصر و در خبر
دیگر داخل شدن رایات بنی قیس است در مصر و بعضی تفسیر او را برایات
سفیانی نموده اند و امّا حضرت امیر المؤمنین در خطبه مبارکه طنجنیه
میفرماید وَآهٍ لِأَمَمٍ لِمُشَاهَدَةِ رَايَاتِ بَنِي كِنَامٍ تَسَايَرْنَ أَثْلَاثًا أَثْرَ تَكْمِيشٍ جِلَالٍ
جِلَالٍ مَعَ خَوْفٍ جَدِيدٍ وَبُؤْسٍ عَتِيدٍ یعنی واه از برای طایفه ها که مشاهده کننده
اند علمهای بنی کنام را که سه طایفه میشوند صاحبان آن علمها و مرتکب اذیت
و آزار طایفه بطایفه از مردم میشوند با خوف بسیار و بدی ظاهر از قتل نفس
و نهب اموال و مراد از این گروه شاید همان لشکر سفیانی ملعون باشند
پنجاه و هشتم علامات عشره است که حضرت امیر المؤمنین در همان خطبه
مبارکه میفرماید اَلَا اِنَّ الْخُرُوجَ عَلَامَاتٌ عَشْرَةٌ أَوَّلُهَا تَحْرِيكُ الرَّايَاتِ فِي أَدْنَى
الْكُوفَةِ وَتَعْطِيلُ الْمَسَاجِدِ وَانْقِطَاعُ الْحَجِّ وَخَسْفٌ وَقَذْفٌ بِخُرَاسَانَ وَطُلُوعُ
الْكَوَاكِبِ الْمُذَنَّبَةِ وَاقْتِرَانُ النُّجُومِ وَذَبْحٌ وَمَرْجٌ وَقَتْلٌ وَنَهْبٌ فَتِلْكَ عَلَامَاتٌ
عَشْرٌ وَمِنَ الْعَلَامَةِ إِلَى الْعَلَامَةِ عَجَبٌ فَإِذَا تَمَّتِ الْعَلَامَاتُ قَامَ قَائِمُنَا یعنی
آگاه باش که از برای بیرون آمدن من دو علامت است اول آنها سوزانیدن

سوزانیدن علمهاست در کوچهای کوفه بجهة لشکر کشیدن متعدد و در او که بعض از
علما و رایات در کوچهای کوفه سوخته خواهد شد دویم تعطیل مساجد است که کسی در
مساجد نماز نکند چنانچه در زمان ما بعضی از مساجد انبارگاه و غیره و مسکن شده اند
سیم قطع شدن حاج است که کسی بحج نرود بجهة اضطراب و اختلاف راهها و
چهارم دزدانها چهارم خسف بخراسان بزمین خواهند فرو رفت و زمین اهل او را
فرو خواهد برد پنجم شدف زمین خراسان است اهل خود را و شاید کنایه
از این باشد که بجهة خرابی خراسان اهل او پریشان شوند و از آنجا متفرق شده
بسایر بلاد روند و خرابی او شوند بطاعون و وبا و جنگ و اختلاف و بیابان
ایشان باشد و میشود باستیلا خصم باشد ششم بیرون آمدن ستاره
دنباله دار است از آسمان که محل تعجب باشد هفتم مقارنه نمودن ستارها است
با یکدیگر و این از علم نجوم معلوم میشود هشتم هرج و مرج در دنیا است که
هر کس هر کس شود و هر کس که هر کار کند و داری و فرمانروا خواهی نباشد
نهم قتل بسیار است که مردم یکدیگر را بقتل رسانند بخیالات فاسده دنیای
دنیه یا بواسطه شیوع بدعتها و اختلاف مذهبها و احداث فتنها دهم
نهب است که مردم مال یکدیگر را غارت نمایند پس این ده علامت است
که از علامتی تا علامت دیگر تغیرات بسیاری میباشد پس چون این ده علامت تمام
شدند بزودی قائم ما و ایضا در خبر دیگر وارد شده است که از جمله علامات ظهور

ظهور آنحضرت کشتن توج است فرزند خود را و این چند احتمال دارد اول آنکه بزرگ
پسار بزرگی فرزند خود را بکشد دویم آنکه بزرگ پسار بزرگی عزت و بزرگی و شوکت
خود را بواسطه سوء اعمال خود از دست بدهد که بدرفتاری بمردم کند تا آنکه افعال
بد او باعث سلب بزرگی او شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد مردم عزیز است
مثل فرزند لهذا حضرت او را تشبیه بفرزند نمود سیم صاحب دولتی دولت
خود را بباد فنا بدهد پنجاه و نهم علامات آنست که حضرت امیر المؤمنین ع او را
در خطبه خود میفرماید اذا صاح الناقوس و کبس الکابوس و تکلم الجاموس فعند ذلک
عجائب فاتی عجائب نار الناس بالمصیبین و ظهرت رایة عمائیة بوادی سوداء و اضطربت
البصرة و غلب بعضهم بعضا و صبا کل قوم الی قوم یعنی زمانیکه فریاد نماید ناقوس
و بر مردم داخل شود مقدمه صرع و دیوانگی که سرهای ایشان پر شود از شور فتنه و
فساد و زمانیکه حرف بزند گاومیش پس در نزد این علامات عجائب چند میباشد
و چه عجائبی که آتش روشن شود در مصیصین و ظاهر شود علمهای عثمانیه بوادی سیاه
و بی آب و علف و مضطرب شود بصره که غالب شود بعض آنها بر بعض دیگر و داخل
شوند هر طایفه بطایفه دیگر بقهر و غلبه بدانکه درین کلمات شریفه چند علامت است که
آنحضرت بیان فرموده است اول فریاد نمودن ناقوس است و او کنایه از این است
که اهل ناقوس که فرنگیان و عیسویان باشند فرو بگیرد عالم را که در همه جای عالم صدای
ناقوس بلند شود و این دلیل بزرگی است بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبه کفر

علامات ظهور

وغلبه کفر و کفار است دویم غلبه شوریدگی در میان مردم است که از شدت فتنه‌ها و
بلاها گویا مردم عالم بیخود شده‌اند که شبیه بمجانین و سفیها و حمقا میباشند و بحال خود
نخواهند بود اصلا سیم حرف زدن گاو میش است و این کلام چند احتمال دارد
اول آنکه گاو میش که حیوان زبان بسته است بزبان بیاید و حرف بزند مثل
حرف زدن مردمان دویم آنکه بزرگ صاحب شوکتی در عالم پیدا شود که حرف
او حرف باشد و هر چه بخواهد بعمل بیاورد و کسی نتواند که او را از عزم او برگرداند
سیم آنکه مردی بزرگ جثه و تنومند پرخوراکی در دنیا پیدا شود که
مثل گاو چیزی را نفهمد و با وجود این حالت در عالم حکومت و سلطنت نماید
چهارم آنکه مرد احمق خر بی فهم بی ادراک و شعوری مثل گاو میش در دنیا حرف زدن
شود و احداث مذهب و ملت تازه نماید و مردم از روی جهالت و حماقت مطیع
و منقاد او شوند و اما مصیبین ولایتی است که در میان شام و عراق واقع شده است
و روشن شدن آتش در او دو احتمال دارد اول آنکه آتش در او بیفتد که آن ولایت
سوخته شود خواه بآتش زمین بسوزد و خواه بآتش آسمانی مثل برق یا باریدن
آتش از آسمان دویم آنکه آتش فتنه و فساد چنان در او افروخته شود که هیچ آبی خاموش
نشود و مراد از آن افراشتن علم عثمانی است در وادی شود و احتمال دارد که علم سفیانی
باشد که در آن بیابان بی آب و علف ظاهر شود و منصب گردد زیرا که اسم آن ملعون
عثمانست چنانچه او گذشت و احتمال دارد که علم آل عثمان جوق باشد که در آن بیابان منصب

منصب

نصب شود و مراد سلطنت و دولت ایشان باشد که بکره و حوالی او از طرف مغرب
بلرزد و اضطراب بصره بهم خوردن او است که فتنه در او حادث میشود که ولایت بهم
بهم بخورد تا آنکه خراب شود و ظاهرا بصره چندین دفعه خراب گردد و آباد شود
و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بعد از این کلمات کلماتی
چند بیان فرمود که مضمون در شحونش این است که بحرکت در آیند لشکرهای خراسان
و متابعت کرده شود در طالقان شعیب پسر صالح نامی تمیمی بیعت کرده شود سعید
نامی سوسی در ولایت خوزستان یعنی مردم طالقان بیعت با شعیب نامی نمایند
که از طایفه بنی تمیم باشد و مردم خوزستان بیعت با سعید نامی نمایند که از طایفه سوسی
باشد و خوزستان بمعنی لشکرستان است و بمعنی نیستان هم میباشد و او تسترا نواحی اوست
و برپا شود علم گردان عمالیق که گروهی از طایفه عمالقه باشند و عمالقه اولاد عملیق بن
آدم بن سام بن نوح میباشند که در اطراف زمین متفرق شدند و در زمان پیش در زمین
شام منزل داشتند و غالب شود عرب بر سقلاب و او در حدود بلاد روسیه واقع است
تا آنکه فرمود بعد از آنها واذعن هرقل لقسطنطینیة لطارقة سفیانی یفی و یطیع
و منقاد شود و خاضع و ذلیل گردد پادشاه روم که او را هرقل بکسر ها و قیصر
میگویند از برای یکی از سرهنگان سفیانی در پای تخت خود فتند ذلک
توضوا ظهور متکلم ذی من الشجر الی النور پس درین وقت منتظر شوید ظاهر شدن
حرف زننده موسی را بر کوه طور از درخت طور سینا و چون آنحضرت زبان

علامات ظهور

گویای الهی میباشد در میان بندگان خدا لهذا باین بیان اشاره بظهور رجعت
خود میفرماید در زمان ظهور دولت حقه قائم آل محمد ص که زمان ظهور نور ولایت
حضرت مهدی ع است و چون یک رجعت حضرت امیرالمؤمنین ع با انجناب
خواهد بود لهذا اشاره بظهور حقه دولت آل محمد ص فرموده است و ایضا
آنحضرت درین خطبه کلامی میفرماید که مضمون در شحونش این است که قسم میخورم
کننده محمد ص و ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که هر آینه خواهم کشت اهل
شام را بجهة شما کشتنیها و سوگند بحق و بزرگی خودم که هر آینه خواهم کشت
بواسطه شما اهل شام را کشتنیها و داخل مینمایم با اهل صفین بهر کشته که از
ما کشته اند هفتاد کشته و بر میگردانم بهر مسلمانی زنده کی تازه و تسلیم او خواهم
نمود قاتل و کشنده او را تا آنکه پاک شود از او زنگ سینه او و بازنگ سینه من از او بواسطه
کفر و شاق او و هر آینه خواهم کشت بخون خواهی عمار و اویس قرنی هزار کشته را
آیا گفته میشود که کی و در چه زمان و چگونه و در کدام روز اینها خواهد شد و این زمان
و کیفیت دوران رجعت است چون رجعت بعد از ظهور واقع میشود لهذا اینها
همه مقدمه ظهور خواهد بود و باین سبب است که او را از جمله علامات ظهور شمردیم
و حضرت بعد از آن کلمات مبارکه میفرماید اذا رأیتم صاحب الشام منشرا بالنشر
و یقطع بالمناشیر لا یقینه عذابا الیما زمانیکه دیدید شما صاحب شام را که معاویه
باشد که ارّه کرده شود بارّها و قطع شود بمناشیر هر آینه میچشانم او را عذاب دردناک

و ایضاً آنحضرت در خطبه کواهلیه که منسوب بسوی آنجناب است میفرماید
کلماتی که مضمون در شوشش این است که پس دوره بزند فلک و کفه میشود که مرد
یا هلاک شده و طرف جبل متین تا قرار ما متعین یا بسیطه تمکین تا پشت سفیدی زمین
چین تا مصارع قصرهای طاقان تا نجوم یاسین و اصحاب سین از علیین
قالین و پوشیده اسرار طواسین تا پیدا رغبرا تا خدا این سرا اهر آینه سوار میشوم
من استه ابر را و میزنم گردنها را و بعد از این کلمات کلمات دیگر میفرماید که
این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و از برای رفع اشکالات و دفع غموضات
این مشکلات و تحقیق این رموزات مقام و محل دیگر است شصتم از جمله علامات
واقعاتی است که ایضاً آنحضرت در خطبه دیگر که منسوبه بآنجناب است میفرماید الا
وَیْلٌ لِمَدائِنِکُمْ وَ اَمْصارِکُمْ مِنْ طُغاةٍ یَظْهَرُونَ فَیُغَیِّرُونَ وَ یُبَدِّلُونَ اِذا قامَتِ
الشَّدائِدُ بِهِنَّ دَوْلَةُ الصِّبْیانِ وَ مَلِکَةُ النِّسْوانِ یعنی آگاه باشید که وای
از برای شهرهای شما مبا شد از طاغیها که ظاهر خواهند شد پس تغییر و تبدیل میکنند
طریقه سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد و رفتارها ظاهر نمایند در وقتیکه
برپا بایستد شدتها و دشواریها از دولت خواجه‌ها و سلطنت اطفال و زنان
که چون دولت و سلطنت اطفال و زنان که چون دولت و سلطنت در دنیا
مشتق بزنان و اطفال و خواجه‌ها شود تغییر سلوک نمایند و تبدیل اوضاع دین
و دنیا را کنند و چون باین اسباب مذکوره ظلم و جور در دنیا زیاد شود و کفر و

وکفر واو ضاع کفار عالم گیر گردد و آنوقت حضرت قائم ع ظهور خواهد فرمود و زمان
او را خدا میداند و علامات دیگر در اخبار و آثار یافت میشود که ذکر همه موجب تطویل این
عجالهٔ است و بعضی از آنها ظاهر شده است و بعضی ظاهر خواهد شد و دیگر از جملهٔ علائم ظهور
آب برآوردن دریاچه ساوه است و او در زمان تولد حضرت رسول ص خشک شد
و در زمانیکه قریب بظهور حضرت قائم ع پر آب خواهد شد شصت و یکم علامتی است که در خبر
که در خبر ابراهیم ابن مهزیار مسطور است و او این است که بعد از آنکه ابراهیم بخدمت حضرت قائم
علیه السلام بدلالت غلامی از مکه از آنحضرت در پشت کوههای مکه رسید میان او
و آنحضرت کلامی گذشته که از آنجمله است اینکه آنحضرت با او فرمود که چگونه گذاشتی
برادران خود را در عراق عرض نمود در تنگی عیش و بدی حال فلا تواترت علیهم
سیوف بنی شیصبان که شمشیرهای اولاد شیطان بر ایشان واقع است پس آنحضرت
فرمود خدا بکشد ایشان را کجا میروند و کو یا می بینم اینقوم را که کشته شده اند در دیار
خود و امر خدا ایشان را فرو گرفته است در شب و روز پس ابراهیم عرض نمود چه وقت
این خواهد شد یا ابن رسول الله ص آنجناب فرمود اذا جیل بینکم و بین سبیل کعبة
اقوام لا خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء یعنی وقتیکه حایل شوند میان شما و میان
کعبه طایفه که نصیبی از برای آخرت برای ایشان نباشد و خدا و رسول او از ایشان
بیزار است و سه روز در آسمان سرخی ظاهر شود که در او عمودها باشد مثل عمود نقره
از سفیدی که نور از او متلألأ شود و بیرون میآید سروشی از ارمنیه و آذربایجان و

و آذربایجان و میرود بطرف ری که کوه سیاه است و وقعه عظیمه در او واقع
میشود نزدیک کوه سرخ که کشیده تا کوهستان طالقان است پس میباشد سیاه
او و میانه مردی وقعه سیلمانیه عظمی که طفلان صغیر از آن وقعه پیر شوند و بزر
گان از او بگریزند و میانه ایشان قتل بسیاری واقع میشود پس درین وقت
انتظار بکشید بیرون آمدن او ابوی زور را پس درنگ نکند در او مگر
زمان قلیلی و از آنجا بامان خواهد تشریف برد و از آنجا باواسط عراق میرود
و بقدر یکسال در آنجا خواهد ماند پس از آنجا بکوفه خواهد رفت و در میان ایشان
وقعه واقع میشود فیما بین حیره و نجف تا کوه غری وقعه شدید و جنگ بزرگی که
عقلها از آن پران شوند و خدا در میکند آنها را پس این آیه را تلاوت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم انها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم یغن بالامس
عرض نمودم یا ابن رسول الله امر خداست فرمود بامر خدا عرض نمودم یا ابن
رسول الله خان الوقت قال واقربت الساعة وانشق القمر شیطان
شیطان است و شاید مراد بنی عباس باشند و ایشان دیوره نهاوند میباشد سرو
بد احوال و کج خلق است و ملاحم جمع ملحمه است وقعه عظیمی در فتنه است جان بمعنی زیاد
شد شب و در خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی بیان
فرمود و تمثیل باین شعر نمود فیقتل بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الف
مثل ما تجر البدن که هشتاد هزار نفر در کوه ری کشته میشوند و در خبر دیگر است

دیگر است که هشتاد نفر قایل خلاف میباشند و علامات دیگر در اخبار و آثار بسیار است
که هرگاه درین مجاله بخواهیم ذکر آنها را نمائیم باعث تطویل میشود و در اینجا گنجایش
ندارد بنابراین بهمین شصت و یک علامت اقتصار میشود

فورهشتم در بیان مکان آنحضرت است در زمان غیبت کبری بدانکه

در بعض اخبار وارد است که مکان آنحضرت در جزیرهٔ شمیخ یا شمراخ است علی
ای تقدیر چنانچه توقیعی از خود آنحضرت ظاهر شد از برای عالم سدید شیخ مفید
رحمة الله در منه دوازده چهارصد و یازده که مضمون در شحونش این است که الآن
محل ما استقرار ما بنصب در شمراخ است و یوشک ان یکون الی صقلع من غیر بعید
من الدهر و نزدیک است که از آنجا بصقلع بردیم و حال آنکه نه شمراخ معلوم است
کجاست و نه صقلع و در بعض اخبار سنیان گذشت که آنحضرت از قریه کریه بیرون
میآید و بعضی گفته اند در جزیره غیر سیبره در میانه نوبه و حبش در میان دریای محیط است
که در آن جزیره چند شهر واقع است که هر یک دو ماه طول و عرض ملک او است مثل
مبارکه و طاهره و غاطیس و ربعه بتفصیلی که خواهد آمد ان شاء الله تعالی و لاکن
این شهرها حال در میان اهل عالم غیر معروف و مشهور اند و از سلاطین کسی
تسلط بر آنها ندارد و بنظر این مردم نمیآید مثل ارم ذات العماد که او بهشت
شداد عاد باشد که در عدن میباشد و لیکن کسی او را نمی بیند مگر عبدالله نامی
در زمان معاویه داخل او شده او را دید و بعضی گفته اند شاید این بلاد در جزیره

در جزیرهٔ واقع شده باشند که کسی تا بحال پی باحوال ایشان و آنمکان نبرده باشد
مثل تنگی دنیا که در این ازمنه معلوم شد و بعضی گفته اند در جزیرهٔ خضراء که در جنب باسط
بحیرهٔ طبرستان واقع است میباشد و بعضی در طرف مغرب زمین گفته اند منزل دارد
و بعضی در میان بیابان رمل عالج گفته اند و بقولی آنحضرت در همه جای عالم سیر
میکند و از برای آنحضرت در جزایر و صحراها و جبال و بطون ادویه خیمه ها نصب
مینمایند و اعوان او از غلامان و چاکران خاص الخاص هستند که خدمت او را مینمایند
و کسی آنها را نمیشناسد و در هر موسم حج بحج میآید و مراسم حج را بجا میآورد و
مردم را می بیند و مردم او را می بینند و لیکن کسی او را نمیشناسد و یکی از اعوان
و خدم او را نمیشناسند و پی بمنزل و ماوای ایشان نمیبرند و شغل و عمل آنها را
نمیدانند و بسا هست با این مردم معامله و خرید و فروش میکنند و کسی از احوال
ایشان مطلع نمیشود و در صحراها و دریاها و در میان کوهها چادر زده منزل میکنند
چنانچه بسیاری از سیاحین و اهل قوافل و کم رسدگان چادر و منزل و قصر و مکان
سبز خرم با اشجار در میان بیابان خشک بی آب و علف خونخوار دیده اند و بسیاری
از سرگشتگان وادی حیرت بسر منزل نیل مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت
بعیده باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری از مردم مشاهدهٔ انوار جمال باکمال
آن برگزیدهٔ حضرت متعال را نموده اند و لاکن او را نشناخته اند مگر بعد از مفارقت
از ایشان که بعلامات و معجزات و کرامات و خوارق عادات که از او ملاحظه نموده اند

نموده اند او را شناخته اند که بجز کار و آثار صاحب الزمان سنت و بسیاری را از سرگشتگان
وادی حیرت را بسر منزل بیل مقصد باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری او را در
مسجد سهله و مسجد کوفه و در ایام زیارات در مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه دیده اند
و در روضات متبرکه و ضرایح منوره و بیوت مطهره کیفیت حرکات و سکنات و
کلمات و اعانت او را دیده و شنیده اند از مقدسین و مؤمنین و متعبدین و شیعیان و
مخلصین پس آنحضرت بهمه جای عالم میرود و میآید و سیر میکند و رفع نزاع و خلاف
از میان مردم میکند و کلمه حق و صدق و عدل را در میان مردم میاندازد و آثار
بدعت و ضلالت را میکند و نقاء عقاید حقه را ظاهر میفرماید و مطالب و مسائل
مشکله را حل میکند و لیکن کسی او را نمیشناسد و وجود شریف او ثمرات و فوائد کلیه
چنانچه هر یک از مذکورین را علماء ابرار و محدثین اخیار و مروجین شریعت غرا
و طریقت عظمی بنی مختار و اولیاء اطهار او را در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند
شکر الله سعیهم بلکه از برای آنحضرت اولاد متعدده و احفاد و امجاد عدیده
میباشد در اماکن مختلفه و شهرهای عظیمه و بعضی از تجار و سیاحین و کشتیبانان
دریا و صحرا بآنجا رسیده و دیده و شنیده و بیرون آمده اند و لیکن دیگری بآنجا
نبرده اند چنانچه بعضی از محدثین اخیار نقل نموده اند از محمد بن علی العلوی الحسینی
از احمد بن محمد انباری که او گفت در سنه ۴۳ چهل و سه هجری در ماه مبارک رمضان
در مدینه طیبه وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی اضیاف

بضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را امر نشستن نمود پس جمعی مشرق
و برخی متوقف گردیدند و در مجلس مشغول صحبت شدند و از هر جا کلامی و از هر طرف
سخنی در میان آمد تا آنکه کلام بدین و آیین و ملت و مذهب کشید و بحسب اتفاق
و نزد من مردی نشسته بود که من او را ندیده بودم ابدا و نمیشناختم ولیکن عزیز و
محترم بود و وزیر هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت میکرد
و آن مرد عزیز از اول مجلس تا آنزمان با وقار و تمکین ساکت و صامت نشسته
بود و گوش بسخنان مردم میداد و لیکن چیزی نمیگفت تا آنکه وزیر گفت طایفه
شیعه جماعتی قلیلند و در نظر دیگران خوار و حقیر و ذلیلند و فرقه اهل سنت و جماعت
گروهی کثیر و با اعتبار و دولت و وقار میباشند و عزیز و مکرم و محترمند چون آن
عزیز این سخنان را شنید خواست ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیت مذهب
و ملت و ملت حق و سبب بطلان مذهب نیست پس روی خود را بوزیر نموده
گفت اطال الله بقاک اگر رخصت باشد حکایتی که بر سر من گذشته است بیان کنم
که خود برای العین دیده ام و مشاهده نموده ام و الا ساکت باشم وزیر تأملی نموده
گفت بفرما تا از او مستفیض شویم آن عزیز گفت بدانید که نشو و نما من در شهر بلید
بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت
مردم آن شهر و نواحی او را حصری نیست و همه آنها نصرانیند و در آن حدود و جزایر
بسیار میباشند و عدد خلقی را که در آن صحراها و آن ولایت ساکن میباشند بجز خدا

خدا کسی نمیداند و همه بدین و آیین عیسوی و نصرانیان میباشند و بیابان آن ولایت
مثل بهشتی النوبه و حبشه و نوبه میشود و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش عدد
ایشان چون عدد بهشتیان در نزد دوزخیان باشد و جمیع سکان آن صحرا و
مزارع و قرایا منصارا میباشند بجز فرنگیان در روم و عراق و حجاز چنانچه بر شما
نیز ظاهر است پس خواهشت برساند که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت داشته باشد
پس باید شیعه بر حق باشد نه سنیان چنانچه شیعیان از سنیان بیشترند بکثرت
عدد زیرا که نوزده سال یا بیست سال قبل ازاین و این تردید از راوی است
با پدرم بعزم تجارت از شهر خود در ثه سفر بر خطر دریا را اختیار کردیم و قائد تقدیر
کشتی ما را کشیده بجزیره رسانید و از انجا گذشته کشتی ما را بدهات و شهرهای
عظیم پر از انجار و انهار و اطیار رسانیده و چون از ناخدا استفسار نمودیم
گفت منهم مثل شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی نام اینجا را شنیده ام پس رفتیم
تا آنکه اول بشهری رسیدیم که او در کمال نزاکت هوا و غایت لطافت آب
و جودت و خوبی بود و از مردی که در پاکیزگی بود نام آن شهر را پرسیدم گفت
مدینه مبارکه است و از والی او پرسیدیم گفت فلان است و از پای تخت حکومت
و مقر سلطنت پرسیدیم گفت در شهر طاهره است و از این شهر تا انجا از راه
دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکماه گفتم زال و گماشتگان حاکم
کجایند که اموال ما را بستند و خراج و عشر خود را بگیرند تا آنکه ما مشغول خرید

خرید و فروش شویم گفت حاکم این شهر را ملازمی نیست تجار خراج خود را برداشته بخانهٔ
حاکم برند پس ما را بخانهٔ او دلالت نموده چون بانجا در آمدیم دیدیم مردی در دنی
صلحا جامهٔ از پشم پوشیده و عبائی در زیر خود انداخته و دوات و قلمی در پیش
روی خود نهاده و مشغول کتابت کردن بود پس بر او سلام نموده و او جواب
سلام ما را داده مرحبا گفت و احترام و اعزاز و اکرام نمود و چون ما صورت حال را
باو گفتیم گفت بشرف اسلام مشرف شده اید یا نه گفتیم بعض ما مسلمانند و جمعی عیسوی
و برخی موسوی گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان را
تحقیق نمائیم پس پدرم جزیهٔ خود و من و سه نفر نصرانی دیگر را که با ما بودند و او
و جماعت یهود نه نفر بودند نیز جزیه خود را دادند پس آنجوان حاکم احوال مسلمانان را
استکشاف نمود ایشان بیان قواعد مذهب و عقاید صوتیه و مذهبیه خود را تقریر
نمودند و لقد معرفت ایشان به محک امتحان تمام عیار نامد اسلام ایشان را رد نمود
و فرمود شما مسلمان نیستید بلکه در سلک خوارج منتسبند و مال شما بر مومنین حلال است
و هر کس بخدا و رسول خدا و محمد مصطفی صلعم و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیاء او تا حضرت
صاحب الزمان عجل الله فرجه که مولای ماست اقرار نداشته باشد از زمرهٔ مسلمین
نیست و داخل خوارج خواهد بود چون مسلمانان اینچنان را شنیدند اموال خود را
در معرض تلف دیدند بر چه تدبیر و تفکر فرو بردند و بعد از تامل عرض نمودند که
احوال ما را بسلطان بنویس و ما را بپای تخت او بفرست شاید در آنجا فرجی حاصل شود

شود حاکم قبول نمود فرمود بظاهره بروند و آیهٔ مبارکه لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ و
یَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ را تلاوت فرمود و ما ایشان را بجهة مصاحبت زمان گذشته
شوانستیم شها گذاشت و کشتی بانان هم علمی بآنراه نداشتند پس از آن شهر کشتی و مغلم
گرفته روانه شدیم و روز چهاردهم بظاهره رسیدیم عرصه دیدیم که بآن خوبی شهری
ندیده بودیم و هیچ چشمی و هیچ گوشی مانند آن شهر ندیده و نشنیده آبش چون
آب زندگانی و هوای فرح افزایش چون ایام جوانی و آن شهر در کنار دریا واقع
و نهرهای بسیار و آب و هوا خوشگوار داشت و گرگان و گوسفندان در دشت و
صحرا همعنان و سباع و هوامش بحال خود بی آزار رند نه از کسی رمیدند و نه ضرر
بکسی رسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراوانی انواع نعمت چون جنات
النعیم و بازارهای آن شهر بسیار و امتعه و اطعمه او بیشمار و مردمش بهترین خلایق
روی زمین بودند و همه ایشان براستی و درستی و اماش و دیانت با هم قرین
و اگر کسی چیزی خریدی خود متعرض او شده حق خود را برداشتی و لهب و لهو
و لعب و دروغ و افتری و غیبت و بدی در میان ایشان ابدا یافت نمیشد و
کارهای ایشان محض قربت و ثواب بود چون مؤذن بانگ اذان نماز میداد
همه در مسجدها حاضر میشدند و نماز را بجماعت نموده بعد از فراغ مشغول کار خود
میشدند و ما غریبان را چنان تعجبی از آن اوضاع غریبه و اطوار عجیبه روی داده
بود که تمامی در حیرت و عبرت بودیم پس جمعی ما را بخانهٔ حاکم راه نمودند و ما هم

رفتیم تا بباغی پر از اشجار و انهار و اطیار رسیدیم و در میان آن باغ قصری دیدیم
رفیع و چون داخل آن قصر شدیم جوانی دیدیم خوش منظر با لباس درویشانه با
ردای سندی نشسته و جمعی با ادب خدمت او کمربسته تا رسیدن وقت نماز موذن
بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و آنجوان که سلطان بود برخواسته امامت
نمود و نماز را بجماعت با آن جماعت بجا آورد در کمال خضوع و خشوع و بعد فراغ
از نماز مردم متفرق شده پس آن سلطان رو بجانب ما نمود و فرمود تازه باین
مکان وارد شده اید ما عرض نمودیم بلی پس ما را مرحبا فرمود و دلداری داد
و از سبب ورود ما پرسید ما احوال گذشته را عرض نمودیم و چون اطلاع از احوال
ما بهم رسانید خطاب بمستطاب بمسلمانان نموده فرمود چه فرقه از اسلام بیشتر
شخصی در میان ایشان بود که او را روزبهان میگفتند و بر مذهب شافعی بود
او متکلم در آمده عقیده و مذهب خود را بیان نمود سلطان فرمود کدام یک با تو
در این مذهب شریکند عرض کرد همه این مسلمانان با من مساویند الا یکنفر که او
مالکی مذهب است و اسم او حسان بن قیس است سلطان فرمود ای شافعی قائل
باجماع هستی و بقیاس عمل میکنی عرض نمود بلی فرمود آیه مباهله را میدانی عرض
کرد بلی فرمود کدام است این آیه را خواند قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم پس سلطان فرمود ای شافعی تو را قسم میدهم بپروردگار
عالمیان که مراد خداوند از این آیه مبارکه چه کسانند روزبهان خاموش شد پس

احوال حاکم ظالم

سلطان فرمود تو را بخدا قسم میدهم که در میان اصحاب رسول صلی الله
علیه وآله وسلم کسی بود بجز خود حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن
مجتبی و حسین شهید بکربلا صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که داخل این آیه مبارکه
میباشد روزبهان عرض نمود نه یا ابن صاحب الامر پس سلطان فرمود والله نازل نشد این
آیه مگر در شان ایشان و باین آیه کسی مخصوص نبود بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احا
دیث را با فصاحت و بلاغت تمام بیان فرمود که حضار مجلس را دیده ها گریان شده و
سینها بریان شد پس روزبهان برخاست و عرض نمود غفرانا یا ابن صاحب الزمان
والامر نسب خود را بیان فرما و این سرگشته وادی حیرت و ضلالت و جهالت را
براه حق هدایت فرما پس سلطان فرمود ظاهر بن مهدی بن حسن بن علی بن موسی ابن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب صلوة الله وسلامهم اجمعین میباشم
که در شان آن جناب نازل شده است آیه وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که مراد
از او حضرت سید الوصیین و قاعد الغر المحجلین و یعسوب الدین والعروة الوثقی و
حبل الله المتین خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین امیر المؤمنین است پس هیچکس را نمیرسد
که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود بجز شاه ولایت شاهد بر این مطلب
و مدعا حقیر کاتب المتخلص بغمگین در یکی از غزلها فرد شعری دارد که آن این است
هرچه بود صاحب چنگال بود شیر ✽ در کمین شیران نبود عرصه روباه ✽ و آیه مبارکه ذریة
بعضها من بعض در شان ما نازل شده است و حق سبحانه و تعالی ما را باین مرتبه عالیه

و رتبهٔ متعالیه اختصاص داده است و مراد از اولوالامر در آیهٔ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا
الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ ما میباشیم و باید مراد سلطان عادل عارف فاضل
کامل باشد که مفاسد امور دین و دنیا را بداند که خداوند مردم را امر باطاعت او نیاید
نه اینکه هر پادشاه ظالم جابر فاسق فاجر زانی لائط قمارباز شراب خوار جباک احمق
پلید که آنچه میکند از روی شهوات نفسانیه و حب امور دنیای دنیهٔ فانیه باشد چنانچه
اهل سنت و جماعت قایلند باینکه سلطان هرچند باین اوصاف متصف باشد باز اولو
الامر است و اطاعت او لازم است بعد از اطاعت خدا و رسول او صلعم و چون
کلام در باران قمر الابرار باینجا منتهی شد روز بیان گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیَّ بِالْاِسْلَامِ وَنَجَّانِی مِنَ التَّقْلِیدِ اِلَی الْیَقِینِ بِالْاِکْرَامِ وَالْاِنْعَامِ یعنی حمد و سپاس بیقیاس مر خدا
وندیرا سزاست که عطا نمود و رشادرا به بندهٔ خود و مرا از دولت معرفت نصیب
نموده خلعت ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکیهای تقلید بهوای فرح افزای
فضای عالم انوار ایقان و ایمان و تحقیق و اجتهاد رسانید و رقای او همه ایمان
آورده مسلمان شدند و سایر مردمان آن کشتی از نصاری و یهودان بشرف اسلام
فایز شدند پس آن سرور اهل دین و مرکز دایرهٔ یقین فرمان داد که ما را بدار الضیافه بردند
و کمال اعزاز و احترام و اکرام بجای آوردند و تا هشت روز بر خوان احسان آن سلطان
زمان بن سلطان جالیان میهمان بودیم و مردم آن شهر بدیدن ما میآمدند و مهربانی مینمودند
و غریب نوازی میکردند و بعد از انقضاء هشت روز رخصت طلبیده ما را ضیافت نمودند